

اصطلاح شناسی حکم ارشادی

محمد حسن حایری^۱، محمد تقی فخلعی^۲، مصطفی کارگریان مروستی^۳

^۱ استاد تمام دانشگاه فردوسی مشهد

^۲ استاد تمام دانشگاه فردوسی مشهد

^۳ مدرس دانشگاه افسری امام حسین ع

نویسنده مسئول:

محمد حسن حایری

شماره ۲۳ / بهار ۱۴۰۰ / ص ۱-۱۱
مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال هفتم)

چکیده

یکی از اصطلاحات پرکاربرد در دانش فقه و اصول و در خصوص اعتبارهای شرعی، مولوی یا ارشادی بودن حکم است. با وجود کاربردهای وسیع اصطلاح حکم ارشادی در متون اصولی و فقهی لیکن بحث مستقلی پیرامون معانی و مفاهیم چندگانه این مصطلح مطرح نشده است و همین زمینه را برای خلط مبحث‌ها و عدم وضوح مطالب مربوط پدید آورده است. بر پایه این پژوهش که در راستای تبیین معانی حکم ارشادی با جستجو در مباحث و زمینه‌های مختلف کتب فقهی و اصولی انجام شده اصطلاح مولوی یا ارشادی بین چند معنا و مفهوم اشتراک لفظی یافته است: ۱. ارشاد به حکم وضعی نه حکم تکلیفی مولوی ۲. ارشاد به حکم شرعی الهی در مقابل حکم مولوی حکومتی ۳. ارشاد به مصالح دنیوی بدون تاثیر اخروی ۴. ارشاد به درک عقل در کشف حکم شرعی ۵. ارشاد به بنا عقلا در فرض استقلال آن در کشف حکم شرعی ۶. بیان حکم متقدم یا متاخر از ثبوت حکم شرعی (سلسله معالیل). بجز اشتراک در مدلول لغوی، وجه مشترک بین این معانی منتفی است و هر یک از احکام شرعی ممکن است با توجه به یک معنا ارشادی و با توجه به معنای دیگری مولوی باشد.

کلید واژه‌ها: حکم ارشادی، حکم مولوی، ارشاد به حکم عقل، ارشاد به حکم وضعی، ارشاد به بنای عقلا

مقدمه

در خصوص اعتبارات و احکام شرعی تقسیمات گوناگونی بیان شده است. یکی از آنها تقسیم به حکم مولوی یا حکم ارشادی است. اصطلاح مولوی یا ارشادی بودن حکم در جاهای متعددی در بیان مسائل فقهی یا اصولی از سوی دانشمندان محل نظر است. از جمله در مباحث: مقدمه واجب، حسن احتیاط در شبهه تحریمی، بیان اجزاء و شرایط اعمال عبادی مانند نماز یا روزه، قاعده ملازمه حکم عقل و شرع، در برخی از شرایط معاملات مانند شاهد گرفتن یا رهن گرفتن در معامله، ادله حجیت خبر واحد، ادله قول لغوی و... این اصطلاح نسبت به دیگر تقسیمات حکم شرعی نوپدیدتر است و تقریباً از زمان مرحوم شیخ انصاری به بعد معمول شده است و اخیراً در مسائل کلامی جدید مانند انتظار بشر از دین در عرصه‌های دنیوی نیز به کار گرفته شده است. در تعریف آن دو گفته شده حکم مولوی حکمی است که از جایگاه مولویت مولی صادر شده است، خواه حکم شرعی تاسیسی باشد و خواه تأکیدی و در مقابل حکم ارشادی آن است که از جایگاه مولویت مولی صادر نشده باشد و اگر شارع از خوردن پنیر به جهت ضرر و زیان منع کند یا امر به اطاعت و نهی از معصیت خودش کند بر ارشادی حمل می‌شود. (صدر، مباحث الاصول، ۴/۴۱۳) با بررسی‌های انجام شده نسبت به گفتار و نوشته‌های عالمان این حوزه در زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف مشخص می‌گردد اصطلاح مولوی یا ارشادی بین چند معنا و مفهوم مشترک لفظی است و در هر حوزه یک معنا و مفهومی اراده شده است که با مفاهیم دیگر ارتباطی ندارد؛ از این رو به علت عدم تبیین مفاهیم چندگانه حکم ارشادی و ایجاد خلط احتمالی در تعریف آن و گاه پراکنده گویی در باب ماهیت آن، بررسی و منقح شدن مراد از این اصطلاح ضرورت می‌یابد. در این مقاله سعی بر این است که معانی متعدد حکم ارشادی بیان و بررسی شود تا این زمینه فراهم شود که در بیان ماهیت، ملاک تشخیص و آثار هر یک از این معانی دقیق‌تر و به دور از تناقض و خلط مبحث سخن به میان آید.

معنی نخست: ارشاد به حکم وضعی

مقدمتاً گوییم: یکی از انواع تقسیم‌بندی‌های حکم شرعی، تکلیفی یا وضعی بودن آن است. حکم تکلیفی یک نحوه از قانون‌گذاری است که به انگیزه وادار ساختن یا برحذر داشتن یا مجاز شمردن فعلی از سوی خداوند اعتبار می‌گردد. (مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۴۲۵) حکم وضعی جدای از احکام پنج‌گانه تکلیفی است و گاه به صورت مستقل و جداگانه از سوی خداوند تشریع می‌گردد مانند احکام زوجیت و یا ملکیت و گاه از حکم تکلیفی انتزاع شده و بیان جداگانه در خصوص آن وارد نشده است مانند انتزاع جزئیات از وجوب خواندن سوره در نماز. (صدر، دروس فی علم الاصول، ۲۱-۲۲؛ حکیم، ۵۱؛ نائینی، اجود التقریرات، ۲/۳۸۳)

با عنایت به این مقدمه احکام وارد در خطابه‌های شرعی در طبع اولیه خود در وجوب و حرمت تکلیفی مولوی ظاهر است. به طور مثال اعتبار شده است که مکلف در عالم تشریع از انجام عمل دوری کند و گویا ناهی منهی را از عمل بازداشته و راه به سوی آن را مسدود کرده و بسته است. اما در باب عبادات مرکب و معاملات مرکب (عقود و ایقاعات) ظهور اولیه احکام از وجوب و حرمت تکلیفی به ارشاد به فساد و اعتبار عدم آن چیز تغییر می‌کند. به طور مثال عرف از عبارت «نهی النبی (صلی الله علیه و آله) عن بیع الغرر» برداشت نمی‌کند که بیع غرر مانند شرب خمر حرام شرعی است، بلکه چنین می‌فهمد که شارع این فرد از خرید و فروش را امضا نکرده و صحت معامله منوط به غرری نبودن است و در این قبیل موارد حرمت تکلیفی استفاده نمی‌شود مگر از دلیل خارجی. آنگونه که در آیه شریفه «فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ» حرمت تکلیفی نیز علاوه بر حکم وضعی بطلان استنباط می‌گردد. این مطلب در هر دو قسم نواهی و اوامر صادق است. یعنی امر به نماز خواندن به سمت قبله یا امر به شاهد گرفتن در طلاق در آیه کریمه «وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ» ظاهر در این است که قبله شرط صحت نماز و شاهد شرط صحت طلاق است نه این که انجام ندادن آنها حرام باشد؛ لذا ظهور حکم از مولوی تکلیفی به ارشادی وضعی تغییر یافته است. در مثال امر به استقبال ذبیحه هنگام ذبح «اسْتَقْبِلْ بِذَبِيحَتِكَ الْقِبْلَةَ، وَلَا تَنْخَعْهَا حَتَّى تَمُوتَ، وَلَا تَأْكُلْ مِنْ ذَبِيحَةٍ مَا لَمْ تُذَبِّحْ مِنْ مَذْبَحِهَا» (کلینی، ۱۲/۱۶۸) مدلول تصویری آن امر به استقبال است اما مدلول تصدیقیش وجوب استقبال قبله هنگام ذبح. بنابراین در صورت عدم استقبال در ذبح مکلف گناهکار و مستحق عقاب نیست، بلکه پیامد ترک این دستور الهی حرمت استفاده از گوشت ذبیحه است. پس مفاد حکم که ارشاد به شرطیت استقبال در تذکیر قربانی بیانگر حکم شرعی وضعی است نه حکم تکلیفی مولوی. (اشکنانی، دروس فی اصول الفقه/۳۳۸)

با عنایت به این مطلب، اعتبارات شرعی یا مولوبند یا ارشادی. یعنی گاه اصطلاح حکم ارشادی در مقابل حکم تکلیفی به کار می‌رود. در این هنگام حکم مولوی بر حکم تکلیفی دلالت دارد و حکم ارشادی بر حکم وضعی و مراد این است که امر و نهی شرعی به منظور انجام یا بازداشتن از عمل نیامده، بلکه از یک امر وضعی مانند صحت، بطلان، مانعیت، جزئیت، شرطیت، طهارت، نجاست و... خبر می‌دهد. و منظور اصلی بیان حکم وضعیست نه حکم تکلیفی. (بحوث فی شرح عروة الوثقی ج ۴ ص ۴۱؛ فقه الشیعه- کتاب الطهارة ج ۴، ص ۱۴۸ و ۱۸۸؛ موسوعة الفقه الإسلامي، ۱۰ / ۱۰۰-۱۰۱)

معنی دوم: ارشاد به حکم الهی در مقابل حکم مولوی حکومتی

از دیگر معانی و مفاهیم اصطلاح مولوی یا ارشادی بودن حکم در خصوص جایگاه و موقعیت حاکم جامعه اسلامی است. دستورها و گفته‌های حاکم جامعه اسلامی با توجه به جایگاه و موقعیت ایشان مختلف است. گاه به عنوان مبلغ و مفسر و فقیه اعتبارهای شرعی را کشف، و برای مردم بیان می‌کند که در این مقام وظیفه تبلیغ و عرضه شریعت را برعهده دارد. اما گاهی به عنوان حاکم و مسئول جامعه اسلامی جهت مصلحت‌های خاص و برقراری نظم در جامعه و هدایت مردم و... اوامر و دستوراتی دارد که فراتر از شریعت اسلامی است. حال دستورات و احکام بیان شده از سوی وی در مقام تبلیغ و تبیین دین، ارشاد کننده به شریعت اسلامی و احکام الهی است اما دستورات ایشان در مقام زمامداری و سرپرستی، مولوی و حکومتی است.

برای توضیح بیشتر این معنا از اصطلاح مولوی یا ارشادی به ناچار باید به جایگاه‌های گوناگون پیامبر و پیشوایان اسلامی به عنوان حاکم جامعه اسلامی اشاره کرد:

جایگاه اول: ابلاغ، تبیین و تفسیر پیام آسمانی و تبلیغ دین؛ پیامبر اعظم(ص) با الهام از وحی و ائمه معصومین(ع) با تبیین و تفسیر آموزه‌های وحی و عالمان و مجتهدان نیز با کشف احکام و دستورات دین وظیفه ابلاغ و بیان پیام الهی را بر عهده داشته و برای هدایت مردم در دو ساحت دنیا و آخرت راهکارها و دستورات الهی مختلف را بیان و عرضه داشته‌اند. (قدردان، ۲۱۳) در این مقام ایشان امر و نهی مستقلاً ندارند و تمام دستورها و احکام ایشان ارشاد به شریعت اسلامی و احکام الهی است. مانند دستور به نماز خواندن نسبت به مردمان در فرمایش پیامبر اعظم(ص) که بیانگر حکم الله است. (فاضل، دراسات فی الاصول، ۶۹/۴)

جایگاه دوم: قضا و رفع اختلاف‌های مردم؛ پیامبران باید مطابق موازین کتب آسمانی به امر قضاوت در بین مردم بپردازند. این امر به عنوان غایت انزال کتب آسمانی توصیف شده است. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره/۲۱۳) و تسلیم در برابر داوری آنها لازم و تخلف از آن جایز نیست. (قدردان، ۲۱۸-۲۲۰؛ امام خمینی، تهذیب الاصول، ۱۱۴/۳؛ فاضل، دراسات فی الاصول، ۷۰/۴)

جایگاه سوم: سرپرستی و حکومت بر جامعه؛ حکومت و رهبری جامعه اسلامی به عنوان شعبه‌ای از ولایت عبارت است از زمامداری، مدیریت و سرپرستی جامعه برای تحقق اهداف بعثت از عدالت و آزادی‌های اجتماعی و برقراری نظم در شهرها و روستاها، حفظ مرزها و دفاع در مقابل دشمن و سرپرستی هر آنچه مربوط به نظام سیاسی و اقتصادی جامعه و مصالح عامه آنان است که با مشارکت مردم صورت می‌گیرد. (مکارم، انوار الفقاهه، ۱/۴۴۷؛ فرهنگ فقه، ۳/۳۶۲)

حال طبق این معنای دوم فرامین و قوانین صادر از سوی حاکم اسلامی که از جایگاه حکومت و رهبری جامعه است در اصطلاح مولوی هستند و در مقابل دستوراتی که از جایگاه بیان و تبلیغ پیام آسمانی صادر شده، ارشادی محسوب می‌گردد. آن قسم که در مقام مولویت و سلطنت بر مردم صادر می‌گردد مانند دستورات موالی عرفی نسبت به پایین‌تر از خود، مولوی تعریف شده و اطاعت از آن واجب است. اما قسم دیگری از فرامین آن بزرگواران که در مقام بیان احکام و تبیین حکم واقعی خداوند صادر شده؛ مانند دستور مفتی در جایگاه افتاء ارشاد کننده به احکام الهی و مبین حکم الله تعریف شده است. و در فرض مخالفت با آن مواخذه جداگانه بر آن از سوی آن بزرگواران صحیح نیست. به طور مثال اگر به اعاده نماز در فرض نسیان امر شود این دستور بر ارشادی بودن حمل شده و مفاد آن این است که حکم الله در این مساله بطلان نماز است و نماز باید اعاده گردد. نه‌ایه التقرير، ج ۱، ص: ۴۲۸

از آیه ۵۹ سوره مبارکه نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» می‌توان پی برد که که با عنایت به امر به اطاعت از رسول اکرم (ص) و اولی الامر، مشخص می‌گردد بعضی از دستوره‌های حاکم جامعه اسلامی از جایگاه مدیر و موقعیت برتر در امور اجتماعی و سیاسی صادر شده و همگی به نحو مولوی است و حاکم در مقام بیان احکام الهی نیست تا اطاعت آنها با اطاعت الهی از یک سنخ باشد. بلکه دستوره‌های حاکم در جایگاه تبلیغ دین اسلام ارشادی محض و در جایگاه متولی و حاکم جامعه اسلامی حکم مولوی است. (فاضل، اصول فقه شیعه، ۵۰۴/۳؛ منتظری، ۱/۶۴) و تکرار کلمه اطیعوا در آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد محور اطاعت الله با محور اطاعت از رسول گرامی(ص) و اولی الامر دو محور جداگانه است که اولی احکام کلی الهی است و دومی احکام ولایی و حکومتی و احکام فقهی که نفس مبارک پیامبر اعظم (ص) از طریق الهام و حدیث قدسی بیان فرموده‌اند نه از طریق وحی الهی. همچنین عطف کلمه اولی الامر بر رسول بیان می‌کند اطاعت رسول اعظم(ص) و اولی الامر از یک سنخ می‌باشد. (دراسات فی الاصول، ۷۰/۴؛ حسینی حائری، ۲۳۸-۲۳۷؛ اصول فقه شیعه، ۵۰۴/۳) امام خمینی بر این نظر بودند که تعبیرهای «قضا» و «أمر» در روایات و در بعضی موارد کلمه «قال» با ظهور لفظی به حیطه سلطنت و حکومت اشاره دارد و بیان‌کننده‌ی احکام مولوی حکومتی از سوی حاکم و مدیر جامعه اسلامی است و حمل بر ارشاد به احکام الهی نیازمند قرینه است. (امام خمینی، تهذیب الاصول، ۱۱۴-۱۱۵؛ فاضل، دراسات فی الاصول، ۷۰/۴)

معنی سوم: خیرخواهی دنیایی بدون تاثیر اخروی

معنای دیگر اصطلاح حکم ارشادی این است که حکم شرعی صرفاً جهت خیرخواهی و رساندن به مصالح دنیوی یا دور شدن از مفاسد دنیایی صادر شده است. این معنا بر این فرض است که در شریعت اسلام دستورهای است که از باب نصیحت و خیرخواهی جهت سامان یافتن زندگی دنیایی در ساحت‌های جسمانی، روانی، فردی، اجتماعی و... صادر شده است و تاثیر آن محدود به دنیا است و انجام یا ترک آن در آخرت انسان اثرگذار نیست و ذکر آن از سوی شریعت اسلام باعث نمی‌شود به عنوان موضوع دینی الهی محسوب شود.

بعد از بیان مقدمه گفته شده گاه بعضی از دستورهای الهی به انگیزه برانگیختن یا بازداشتن مکلف نسبت به انجام یا ترک یک فعل صادره شده و جهت صدور حکم، مولویت است، خواه دستور شرع تاسیسی باشد و خواه تاکید. در این فرض فرد با مخالفت کردن مستحق عقاب است. از جمله در امر به نماز و نهی از زنا و دروغگویی. اما در مقابل بعضی از احکام از جایگاه مرشد و ناصح بودن صادر شده و در فرض مخالفت عقاب مترتب نیست بلکه حکم شرعی از یک امر تکوینی حکایت دارد. (صدر، مباحث الاصول، ۴/ ۴۱۳؛ روحانی، ۵/ ۲۶۶-۲۶۷؛ اصفهانی، ۱۷۰/۲؛ فرهنگ فقه، ۳/ ۳۵۹) شاید این قسم به مثابه دستورهای پزشک به بیماران خود در خصوص خوردن و آشامیدن بعضی چیزها باشد که صرفاً ارشاد به نفع یا ضرر است مانند دستور دادن به فرد دارای حساسیت به عدم استفاده از چیزی که حساسیت‌زا است و در فرض مخالفت با دستور پزشک عقابی برای بیمار نیست. (اشکنانی، ۲۳۳-۲۳۴)

در نقد حکم به استحباب پرهیز از آب بکار رفته در غسل با استناد به این روایت «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) قَالَ: مَنْ أَخَذَ مِنَ الْحَمَامِ خَرْفَةً فَحَكَ بِهَا جَسَدَهُ فَأَصَابَهُ الْبَرَصُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ وَ مَنْ اغْتَسَلَ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي قَدْ اغْتَسَلَ فِيهِ فَأَصَابَهُ الْجَدَامُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قُتْلُ لَأَبِي الْحَسَنِ عَ إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ إِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْعَيْنِ فَقَالَ كَذَبُوا يَغْتَسِلُ فِيهِ الْجُنُبُ مِنَ الْحَرَامِ وَالزَّانِي وَالنَّاصِبُ الَّذِي هُوَ شَرُّهُمْ وَ كُلُّ خَلْقٍ مِنَ خَلْقِ اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْعَيْنِ إِنَّمَا شِفَاءُ الْعَيْنِ قِرَاءَةُ الْحَمْدِ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ وَ الْبَخُورُ بِالْقُسْطِ وَ الْمَرْ وَ اللَّبَنُ الْكَافِي، ۵۰۳/۶» گفته شده مفاد این روایت و روایات مشابه برای ارشاد مردمان جهت رعایت مصالح و دوری از آن چه مایه‌ی ضرر آنان است وارد شده است و پرهیز از آب آلوده که منشا بیماری و امراض است جهت تحفظ صحت بدن لازم است. و این مطلب در ادله قرآنی و روایی رعایت شده است. همچنین است روایات مرتبط با نوشیدن آب در روز و شب با کیفیت خاص؛ از این رو این روایت دلالتی بر استحباب یا کراهت ندارد چرا که در مقام ارشاد است و برای بیان حکم مولوی نیامده است. بنابراین می‌توان حکم وارد در حدیث رضوی را به هر موردی که احتمال سرایت بیماری می‌رود تعمیم داد و پرهیز از تمامی آبهای استفاده شده به جهت ممانعت از انتقال و گسترش بیماری مطلوب است. موسوعة الإمام الخوئي، ج ۲، ص: ۲۸۱-۲۸۲

این را در سایه اهداف بعثت و پیامبری می‌توان توضیح داد. پر واضح است هدف از بعثت و نبوت فقط در بعد معنوی محدود نشده و تنها خدا و آخرت غایت نبوت شمرده نشده است. یعنی پیامبر اعظم(ص) جامع‌نگر بوده و به عنوان رسول خداوند در دو ساحت دنیا و آخرت دارای اهداف و برنامه‌ریزی بوده است. هر چند مهمترین هدف بعثت، آخرت و راهنمایی مردم به سوی فلاح است ولی به ایجاد عدالت، برقراری آزادی‌های اجتماعی و رفع خصومت‌های مردم نیز اهتمام داشته‌اند و این امر مطابق با وحی الهی بوده است نه صرفاً بدین جهت که چون انسان بوده‌اند باید دغدغه آن را داشته باشند. (قدردان، ۲۱۳)

حال این مطلب که در مجموعه دستورهای شریعت برخی از احکام صرفاً به جهت خیرخواهی و مصالح و مفاسد دنیوی است به نوع تفسیر از هدف رسالت و رابطه‌ی دنیا و آخرت و کارکرد دین بستگی دارد. یعنی با پذیرش این امر که غایت بعثت فقط به بعد معنوی محدود نیست و یا این که رابطه دنیا و آخرت تکوینی و در طول هم است می‌توان گفت برخی از احکام اسلام هر چند به ظاهر دستور شرعی است ولی در واقع برای خیرخواهی دنیوی بیان شده و تاثیر آن محدود به دنیا است. باوجود این هر چند بعضی از دستورات الهی فی نفسه برای سامان دادن دنیای مردم هستند و جایگاه ناصح و مرشد بودن در آن برجسته است ولی تمامی دستورهای شرعی خواست الهی بوده و به عنوان راهکارهایی شرعی جزء اهداف رسالت بوده و در مواردی رعایت نکردن آنها منجر به گسترش بی‌عدالتی در جامعه می‌شود.

نکته شایان ذکر این است که این معنا از حکم مولوی و ارشادی هر دو قسم احکام تکلیفی و وضعی را در برمی‌گیرد. یعنی بر پایه این معنا در بیشتر احکام، چه ظهور اولی حکم که متضمن وجوب یا حرمت نفسی است و چه ظهور ثانوی حکم در باب مرکبات که متضمن حکم ارشادی وضعی است در هر دو قسم غالباً حکم الهی بیان می‌شود و مولی در مقام مولویت است. یعنی هر چند اوامر و نواهی در باب مرکبات، طبق معنی نخست، حکم مولوی تکلیفی نیست بلکه ارشادی وضعی است ولی طبق این معنی سوم هر دو از مقام وظیفه مولی و مولویت مولی صادر شده‌اند، حتی در جایی که حکم شرعی بر شرطیت و جزئیت یا مانعیت دلالت داشته باشد. در مقابل نیز با پذیرش این که گاه خطاب شرع در مقام ارشاد و راهنمایی است جریان این معنا را در هر دو قسم حکم تکلیفی و وضعی می‌توان تصور کرد.

به طور مثال در مسئله حکم شرع به شستن محل نجاست قبل از غسل شرعی مولی در مقام بیان یک امر عادی طبیعی است و امر او بر ارشاد به شرطیت چیزی دلالت ندارد. بلکه در مورد غسل جنابت، فرج به واسطه منی نجس شده است و منی مانند ادرار نیست تا با ریختن آب برطرف شود. زیرا ادرار آب است و منی چسبنده و برطرف شدن آن نیاز به توجه بیشتری دارد. بدین جهت عرفاً باید قبل از مرحله غسل

شرعی نجاست برطرف گردد. امکان ندارد که در اثناء غسل نجاست را برطرف کرد چون با ریختن آب جهت غسل مقداری از آب به ناچار به نجاست نیز می‌رسد و باعث تنجس ملاقی آن نیز می‌گردد. به عنوان نتیجه باید گفت حکم امام (ع) در روایت جهت تمییز کردن فرج ناظر به بیان یک امر طبیعی عادی است و بدین جهت در ارشاد به شرطیت ظهور ندارد. موسوعة الإمام الخوئی، ج ۶، ص: ۴۰۰

معنی چهارم: ارشاد به ادراک عقلی (حکم عقل)

یکی از تقسیمات حکم شرعی، تقسیم آن به احکام تأسیسی و امضایی است. احکام تأسیسی احکامی است که مسبوق به سابقه‌ای نیست و از سوی شارع مقدس اسلام تأسیس شده است؛ مانند غالب احکام عبادات و بسیاری از احکام مربوط به حلال و حرام. در مقابل حکم تأسیسی حکم امضایی است که برای آن کاربردهایی است و دو مورد از اهم کاربردها در مورد احکام عقلی و تأسیسات عقلایی است. یکی از فقه پژوهان معاصر بر این نظر است که اصطلاح حکم ارشادی که در خصوص اعتبارها و دستورهای مستقل الهی متصور است، ارشاد به حکم عقل است. گفته شده وجوب به عقلی، عقلایی، فطری و شرعی تقسیم می‌شود. یعنی آنچه دلالت بر لزوم می‌کند عقل، سیره عقلا، فطرت یا شرع است. البته در شرع مقدس و با ادله نقلی به هریک از واجبه‌های سه‌گانه به طور خاص یا عام ارشاد شده است. (حسینی شیرازی، ۷/۱) احکام امضایی عقلی ناظر به قاعده «کَلِمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْع» است، همچون حکم عقل به قبح ظلم و حسن عدالت که حکم مستقل عقلی نامیده می‌شود. از این درک عقل و یا حکم عقل حرمت شرعی ظلم و وجوب عدل استکشاف می‌شود. از این رو حکم وارد از سوی شارع ارشاد به حکم عقل است. (مصطفوی، ۲۶۸؛ موسوعة الفقه الاسلامی، ۱۰/۱۰۱-۱۰۱) باید توجه داشت که اصطلاح حکم عقل خالی از مسامحه نیست زیرا طبق یک نظر اصولی شأن عقل صرفاً ادراک و کشف و مجرد رویت است و انشای حکم کار عقل نیست. (حسینی شیرازی، ۱۷/۱؛ مصطفوی، ۲۶۹؛ اشکنانی، ۳۰۲؛ روحانی، ۵۳۱/۱؛ بجنوردی، ۳۲۶؛ علیدوست، فقه و عقل، ۱۲۷)

احکام امضایی عقلایی در خصوص تأسیساتی است که عقلا به منظور حفظ نظام حیات جعل و اعتبار کرده و بر آن بنا نهاده‌اند. چنین تأسیساتی از آنجا که مشتمل بر مصالح نوعیه زندگی آدمی است معمولاً از سوی شارع اسلام مورد امضا واقع شده است، و در مواردی که فاقد مصلحت بوده یا با برخی از مصالح شرعی در تضاد بوده از سوی شارع مورد رد واقع شده‌اند. بر این پایه ما دو نوع حکم امضایی داریم؛ احکام امضا کننده حکم عقل و امضا کننده بنای عقلا. هر چند که اصطلاح احکام امضایی بیشتر در مورد احکام عقلاییه به کار می‌رود نه حکم عقل. (دائرة المعارف فقه مقارن، ص: ۵۶۲؛ دروس فی علم الاصول صفحه ۱۹)

با عنایت به این تقسیم‌بندی در خصوص هر یک از احکام امضایی عقلی و امضایی عقلایی از تعبیر ارشادی استفاده شده است. که در این قسم و قسم بعدی شرح و توضیح آن می‌آید.

نحوه مواجهه شرع با احکام عقلی؛ در خصوص ارشاد به حکم عقل این نکته گفتنی است که از آنجا که تفکیک اراده تشریعی و ادراک عقلی ممکن نیست و تمام ادیان الهی که دچار تدلیس و تحریف نشده باشند مطابق موازین عقل است، ادله نقلی قران و هدایت وحیانی به تبعیت از داوری خرد می‌خواند و میان ادراک عقلی و حکم شرعی نقلی ملازمه قطعی وجود دارد. و نتوان دینی را الهی فرض کرد اما با این ودیعه الهی که خداوند آن را برای تشخیص و تمییز صحیح از ناصحیح و صلاح از فساد در طبیعت آدمی قرار داده مخالف باشد و گر نه تضادی میان تشریع پروردگار و تکوین او صورت گرفته و این امر با حکمت الهی سازگار نیست. پس یک فعل هم حکم عقلی دارد و هم بیان شرعی. به طور مثال: ستم کردن به دیگری، ایداء مومن و تحقیر و سبّ او هم در آئینه عقل و خرد مذموم و نکوهیده و نبایسته است و هم ادله نقلی کتاب و سنت مکرراً از آن نهی کرده است. لذا ملازمه بین حکم عقل عملی و شرع به واسطه درک عقل نظری برقرار است. (محمدی، ۲۳/۲؛ علیدوست، فقه و عقل، ۴۳؛ جناتی، ۲۳۸-۲۳۹؛ آشتیانی، ۳۵).

البته باید توجه داشت موافقت شارع مقدس با حکم عقل عملی دو صورت دارد: گاه اعمال مولویت می‌کند و با ابراز نظر خویش عملی را که عقلاً واجب یا حرام بود شرعاً نیز واجب یا حرام می‌شمرد و گاهی ضرورتی نمی‌بیند که اعمال مولویت کند. بنابراین در مواردی که حکم عقل وجود دارد موافقت واقعی شارع با حکم عقل این نیست که بیان نقلی نیز حتماً وجود داشته باشد بلکه حکم عقلی محض کفایت می‌کند. (شیرازی، ۲۹۵۰/۹)

ارشادی بودن منافاتی با مولویت به معنای سوم ندارد؛ نکته مهم دیگر این است که هر چند بخشی از احکام با توجه به این معنا ارشادی محسوب می‌شود، ولی این مطلب بدین مفهوم نیست که وجوب یا حرمت از آن استفاده نگردد و در واقع بیان شرع از جایگاه مولی بما هو مولی صادر نشده باشد. بلکه تمامی احکام نقلی که ارشاد به عقل می‌کنند و ارشادی محسوب شده و در زمره احکام تأسیسی اسلام نیستند در مقام بررسی نسبت به معنای سوم از اصطلاح حکم ارشادی با توجه به مبنای مورد پذیرش مولوی یا ارشادی بودن ممکن است وضعیت متفاوتی داشته باشد مانند درک عقلی قبح ظلم که هر چند بیان نقلی وارده در خصوص آن ارشادیت ولی به جهت این که گزاره درون دینی و دارای اثرات اخروی است و برای صرف خیرخواهی دنیوی نیامده، بیان‌کننده‌ی حرمت شرعی مولوی آن نیز هست. (نائینی، ۴۱۲/۴۱۱-۴۱۱؛ شبیری زنجانی، ۳۱۵-۳۱۶؛ روحانی، ۵۳۱/۱؛ انصاری، مطارح الانظار/۲۵)

معنی پنجم: ارشاد به بنا عقلا

مفهوم دیگر از حکم ارشادی این است که بیان نقلی خواه قرآن کریم و خواه سنت معصومین (ع) به طریقه و بنا عقلا ارشاد و راهنمایی دارد. همانطور که در مقدمه معنای قبلی گفته شد یکی از معانی احکام امضایی که غالباً نیز در همین معنا به کار می‌رود امضاء بناهای عقلایی است. در خصوص تأسیسات عقلایی که به منظور حفظ نظام زندگی اجتماعی یا خانوادگی بنا شده و بخش قابل توجهی از آن را معاملات تشکیل می‌دهد و یا اموری مانند خبر واحد، ظواهر الفاظ و ... که بنا عقلا بر آن مستقر است و با تأیید نقلی همراه است، بیان شرع ارشاد و امضا کننده بنا عقلا است. (مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۲؛ سیستانی، قاعده لاضرر و لا ضرار، ۶۱-۶۲)

بنا عقلا هر چند در مسائل گوناگون نقش دارد ولی از جمله کارکردهای اساسی که محل بحث و نظر است صغری قرار گرفتن برای کشف حکم شرعی و بحث پیرامون حجیت آن است. (سبحانی، اصول الفقه المقارن، ۳۱۱)

باید توجه داشت که بنا عقلا به یکی از دو معنا اشاره دارد. گاه مراد این است که بنا عقلا نمود و بروز و سلوک خارجی برای درک عقل از حسن و قبح است و رویکرد عقلا کاشف از حکم عقل عملی است. این معنا به دلیل عقل برمی‌گردد که حجیت آن مستقل است و نیاز به تأیید و امضاء شرع نیست چرا که پشتوانه آن حکم عقل عملی است و در قاعده ملازمه حجیت آن ثابت شده است. (تاریخ الفقه و تطوراته، ۶۹-۷۰؛ بروجرودی، ۴۷۲) و گاه بحث پیرامون آن دسته از بناهای عقلایی است که به دلیل عقلی راجع نیستند. جهت توضیح این مطلب باید به منشأ دلیل عقل و بنا عقلا توجه داشت. یکی از مهمترین مسائل پیرامون سیره عقلا و تبیین چستی سیره عقلا، منشأ و خاستگاه آن است. این مطلب از چند جهت مهم است. اول: زمینه ساز تفکیک دقیق عقل و سیره عقلاست. دوم: میزان استواری سیره و نیازمندی آن را به متمم حجیت یا استقلال و بی‌نیازی آن را تعیین می‌کند. سوم: سیره عقلا را از عرف‌های محدود زمانی جدا می‌کند. حکم عقل برخاسته از درک مصلحت و مفسده واقعی افعال (حسن و قبح) است و عقل با عنایت به حسن و قبح بایستگی و نبایستگی آن را درک کند ولی بناء عقلا کاشف از حسن و قبح واقعیت متعلق حکم نیست. (حکیم، ۱۹۲) و به علت فراگیری و گستردگی بنا عقلا نتوان آن را تلقائی و غیر معلل دانست. برای کشف علت به وجود آمدن بنا عقلا هر چند به ظاهر عواملی مانند فرهنگی، محیطی، عاطفی و ... می‌تواند تأثیر گذار باشد اما علت اصلی آن است که بنا عقلا برپایه‌ی حفظ نظام اجتماعی و عدم اخلاص به آن با عنایت به مصالح و مفسدات نوعی فعل به وجود آمده است و مراد مصالحی است که قوام و استقرار حیات بشر در گرو تأمین و رعایت آن است و عقلا همواره در پی آن بوده‌اند. (سبحانی، مصادر الفقه الاسلامی، ۱۶۶-۱۶۸؛ امام خمینی، الرسائل، ۱۲۲؛ طباطبایی، ۲۰۵/۲؛ روحانی، منهاج الفقاهه، ۳۳۶/۱؛ فخلعی، مطالعات اسلامی (فقه و اصول) شماره ۸۴/۱، ص ۱۰۲-۱۰۱)

مطلب دوم در باب سیره عقلا ملاک و مناط آن است. ملاک در حکم عقل علم وجدانی و یقینی است در حالی که ملاک سیره اغلب اطمینان و علم عادی است. یعنی علمی که عرف و اغلب مردم به احتمال خلاف آن اعتنا نمی‌کنند. (فخلعی، مطالعات اسلامی (فقه و اصول) شماره ۸۴/۱، ص ۱۱۸)

بعد از بیان این مقدمه دو دیدگاه نسبت به بنا عقلا وجود دارد.

دیدگاه اول: بنا عقلا اموری فطری و حقیقیند که با ضرورت‌های حیات انسان درگیر بوده و به عنوان مدرکات فطری و جبلی مطرح است. (امام خمینی، الرسائل، ۱۲۲؛ طباطبایی، ۲۰۵/۲) و نیاز و ضرورت تأثیر فراوانی در تحقق آن دارد. (خوانساری، ۵۹۳/۱؛ کوه کمری، ۷۸) بدین جهت حجیت آن ذاتیست و ردع از آن امکان ندارد. (طباطبایی، ۲۰۵/۲) لذا اگر مصلحت و مفسده نوعی عمل توسط بنا عقلا درک شد و همگی در آن متفق بودند، حکم شرع نیز همان است و خطاب نقلی به بنا عقلا ارشاد دارد مانند رجوع جاهل به عالم به عنوان رویکرد برخاسته از فطرت عقلا که ادله نقلی ارشاد به عملکرد عقلا دارد و با ادله‌ی عام نهی از اتباع مطلق ظن نفی نمی‌شود و برای ردع نیاز به صراحت و تأکید است. (امام خمینی، الاجتهاد و التقليد، ۶۳)

دیدگاه دوم: صرف بنا عقلا را به علت عدم یقینی بودن کاشف از حکم شرع ندانسته و شایستگی احتجاج از طرف مکلف بر مولی را ندارد زیرا امکان دارد شارع رویکرد آنها را مورد نقد و تخطئه قرار بدهد بلکه برای حجیت و به عنوان یکی از ادله نیاز به امضا و تأیید از سوی شرع است. (حکیم، ۱۹۲؛ مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۶)

نحوه امضای شرع بر بناهای عقلایی بدین صورت است که گاه بنا عقلا به صورت صریح با ادله نقلی مورد تأیید قرار می‌گیرد مانند «أَحْلَ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره ۲۷۵) یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده ۱) و گاه با دستیابی به سکوت و عدم ردع سیره از سوی معصومین (ع) بنا عقلا دارای وجهت شده و حجیت می‌یابد؛ مانند قرارداد اجتماعی که در میان مردم و محیط زندگی امامان (ع) رایج بوده و با عدم نهی رضایت آنان به رویکرد عقلا بدیت می‌آید. بسیاری از احکام امضایی به این شکل تحقق پیدا کرده‌اند. مانند برگزاری سوگواری و بزرگداشت اموات، حجیت خبر واحد، تقلید، معاطات در بیع، اجاره، رهن و خرید و فروش کودک در امور کم ارزش و ... (سبحانی، اصول الفقه المقارن، ۳۱۱-۳۱۲؛ مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۳)

طبق مبنای دوم سیره عقلا اگر از طرف شرع مورد نهی قرار گرفته باشد یا عملکرد عقلا در زمان متاخر از عصر معصومان حادث شده باشد، نتوان دیدگاه معصومین (ع) را در قبال این رویکرد بدست آورد و در این صورت سیره حجت نیست و باید به دنبال دلیل دیگر بود. (صدر، ماوراء الفقه، ۴۱۳/۲). به طور مثال شارع اسلام از مواردی چون: اختلاط مردان و زنان در مجالس شادی، انواع معاملات ربوی، شرط مرتبه برای انتفاع از عین مرهونه، تجویز اشتراط مضارب در عقد مضاربه که سهم مشخصی از سود را مالک شود نه به نسبت سود و زیان و... نهی به عمل آورده و سیره‌ها در این قبیل موارد مشمول امضای شارع واقع نشده‌اند. (سبحانی، اصول الفقه المقارن، ۳۱۴) نیز طبق همین مبنا سیره‌های متاخر مانند عقد تامين، بیمه، سر قفلی و... برای مشروعیت نیاز به دلیل دیگر دارند. (همان، ۳۱۳-۳۱۴) لذا اتصال سیره و عرف یا قالب و جوهری آن تا عصر معصومین و در مرای و مسمع بودن شرط است. (مکارم، دایرة المعارف فقه مقارن، ۵۶۶)

با توجه به دیدگاه‌های مطرح در ماهیت بنا عقلا و حجیت آن، اگر بنا عقلا را به عنوان یک دلیل مستقل در عرض سایر ادله کشف احکام شرعی بپذیریم در این صورت بیان نقلی وارده در واقع به بنا عقلا به مثابه یک دلیل مستقل ارشاد و راهنمایی می‌کند و در فرض نبود بیان نقلی بنا عقلا خود به تنهایی از حکم شرع کشف می‌کند و نقش بیان نقلی در واقع تاکید بنا عقلا است. اما اگر حجیت بنا عقلا مستقل به حساب نیاید و منوط به اظهار نظر و اعلام موضع از سوی شرع باشد در این فرض برای عمل بر طبق بنا عقلا حتماً باید رضایت و امضا شرع خواه با بیان نقلی و خواه با سکوت و عدم رد بدست آید. در غیر این صورت بنا عقلا حجت نیست و لذا بر این مبنا نامگذاری بیان نقلی ناظر به بنا عقلا به ارشادی بودن خالی از مسامحه نیست. زیرا بنا عقلا دارای حجیت تام نیست تا بیان نقلی ارشادی لحاظ گردد. بلکه برای امکان عمل به بنا عقلا ضرورت دارد که از سوی شرع بیان شود.

نتیجه بحث در این قسم از مفهوم حکم ارشادی این است که طبق مبنای نخست که حجیت سیره را علی‌المبنا ثابت دانست، ارشادی بودن همگون با ارشادی بودن حکم شرع در زمینه حکم عقل (مفهوم چهارم) است. یعنی اینکه بیان شرعی در زمینه تأسیس عقلایی جنبه تأکیدی دارد و بس؛ لیکن طبق مبنای دوم امضای شارع نسبت به سیره عقلا جزو متممات دلیلیت سیره محسوب می‌شود و بدون آن ولو به صورت عدم رد حجیت و دلیلیت سیره منتفی است، ضمن اینکه در مواردی نیز که امکان حصول امضا و کشف موقف شارع به دلیلی چون عدم معاصرت سیره با عصر شارع ممکن نیست، کارکرد سیره به عنوان دلیل و حجت محدودیت می‌یابد.

معنی ششم: حکم متقدم یا متاخر از ثبوت حکم شرعی (حکم واقع در سلسله معالیل)

احکام یا ادراکات عقلی گاه به حکم مستقل شرعی اشاره دارد و مآلاً نفس عمل مورد امر و نهی قرار گرفته و با اطاعت یا مخالفت، مکلف مستحق ثواب یا عقاب است و گاه به تکلیف مستقل اشاره ندارد بلکه متقدم یا متاخر از ثبوت حکم مستقل شرعی است و ثواب و عقاب جداگانه‌ای فراتر از آنچه بر نفس خود عمل مترتب است، وجود ندارد یعنی در اصطلاح گاه احکام عقلی در سلسله علل هستند و گاه در سلسله معالیل.

توضیح اینکه با ملاحظه‌ی کیفیت ادراکات عقلی و قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع به نظر می‌رسد تمام ادراکات عقلی از یک سنخ نباشند. ادراکات عقلی سابق بر مولویت مولی و تکالیف مولی و به عنوان یک تکلیف مستقل که خود فعل آن ارزشمند و از آن به حسن و قبح واقع در سلسله علل احکام تعبیر می‌شود مانند حکم عقل به حسن عدل، قبح ظلم یا حسن صداقت و... این قسم در مرحله مقدم بر حکم شارع است. زیرا متصف شدن این افعال به حسن و قبح بدون لحاظ حکم شارع به وجوب یا حرمت ثابت است. چرا که موضوع حسن و قبح در این مرحله نفس افعال است که وجود و اتصاف این افعال به صفت مرتبط با حکم شارع نیست. اما گاه حکم عقلی در طول تکالیف الهی و مولویت مولی است که از آن به حسن و قبح واقع در سلسله معلولات احکام تعبیر می‌شود. مانند درک حسن اطاعت یا قبح معصیت و مخالفت با مولی، یعنی اتصاف فعل به اطاعت یا معصیت و در نتیجه حسن یا قبح مترتب بر حکم شارع است و بدون حکم شارع اطاعت و عصیان معنی ندارد. لذا هرگاه ادله شرعی وجوب یا حرمت فعلی را ثابت بداند عقل نیز به حسن اطاعت و قبح معصیت حکم می‌کند. در این مورد ادراکات عقلی نیز مولویت و ارشادیت دارد. یعنی حکم عقل در مورد قبح ظلم به جهت اشاره به تکلیف مستقل، حکم مولوی است اما حکم عقل به وجوب خواندن نماز به چهار سمت در فرض مشتبّه بودن قبله به عنوان مقدمه علمیه حکم ارشادی است که هدف تحقق نماز به سمت قبله‌ی واقعی است. لذاست که اگر حکم عقل در سلسله علل باشد حکم مولوی است و اگر در سلسله معالیل باشد ارشادی. (فاضل، اصول فقه شیعه، ۳ / ۲۴۱-۲۴۲؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۱۲۲/۵؛ منصوری، ۴ / ۱۹۹-۱۹۷ انصاری، ۲۵۰). بعضی از احکام عقلیه- به تعبیر مرحوم نائینی- در سلسله معلولات احکام قرار دارد که حکم شرعی مستقلی ندارند. مثلاً «امر به اطاعت» در سلسله معلومات احکام است و چون ارشادی است، مخالفت با آن عقوبت علی حده ندارد. لذا اگر کسی نماز نخواند، بخاطر اینکه امر اَقِیْمُوا الصَّلَاةَ را امتثال نکرده است، عقاب می‌شود ولی عقاب جداگانه‌ای برای اینکه «اَطِیْعُوا اللَّهَ» را امتثال نکرده است متوجه او نیست. نتیجه آنکه در مواردی که حکم عقل در سلسله علل و احکام قرار دارد، مثل حکم به قبح ظلم، از آن حکم مولوی کشف می‌شود و ارشاد و عقل منافاتی با حکم مولوی ندارد. (کتاب نکاح (زنجانی)، ج ۱، ص ۳۱۶-۳۱۷)

چنانچه گفته شود اگر حکم عقل در سلسله معلولات قرار بگیرد دیگر قاعده ملازمه جریان ندارد برخلاف حکم عقلی در سلسله علل که به کشف حکم شرعی منجر می‌شود. (نائینی، ۱۳۵/۲)

در پاسخ باید گفت قاعده ملازمه فقط مخصوص اثبات احکام شرعی مستقل نیست بلکه برای مقدمات حکم شرعی از علم اصول و قواعد فقه (در سلسله معالیل) نیز قابلیت کاربرد دارد. (فشارکی، ۶۶) و نتوان کلیت حکم عقل را تخصیص زد. چرا که مانعی وجود ندارد که حتی در احکام عقلی واقع در سلسله معلولات با قاعده ملازمه به حکم شرعی رسید جز این که تاثیرش مانند حکم عقل است و در فرض مخالفت بر ذمه مکلف ثواب و عقابی غیر از خود مامور به و منهی عنه واقعی مستقر نمی‌گردد. (امام خمینی، انوار الهدایه، ۹۴/۱؛ آملی، ۲۲۱/۴؛ مکارم، دایرةالمعارف فقه مقارن، ۵۶۹)

البته برقرار بودن قاعده ملازمه در صورتی است که مورد و مصداق قابلیت تلازم را داشته باشد. یعنی مقتضی برای تعلق حکم شرعی مولوی به درک عقلی برقرار باشد مانند قبح عقلی تشریع که با قاعده ملازمه حکم به حرمت می‌شود. اما گاه برای ملازمه مانع وجود دارد و آن وجود محذور عقلی از دور یا تسلسل است. یعنی فعل دارای جعل تکوینی ذاتی است و قابل جعل تشریعی نیست مانند اطاعت الهی و عدم عصیان که اولاً باید گفت اطاعت الهی و عدم عصیان به علت قرار گرفتن در سلسله معالیل و متاخر بودن از احکام الهی حکم ارشادی است (فاضل، اصول فقه شیعه، ۵۰۴/۳؛ ملکی میانجی، ۲۱۴ و ۲۵۳) و ثانیاً هر چند حسن اطاعت از عقل استفاده می‌شود ولی قاعده ملازمه برقرار نیست و ادله نقلی بیانگر وجوب نیست. (فاضل، اصول فقه شیعه، ۵۰۴/۳؛ عراقی نجفی، ۱۷-۱۸) و این بدین جهت نیست که گفته شود فعلی که عقل حسن یا قبح آن را تشخیص می‌دهد اگر در سلسله علل باشد باعث کشف حکم شرعی مولوی است و اگر در سلسله معلولات باشد کشف حکم شرعی مولوی امکان‌پذیر نیست (عراقی، ۹۳/۴) بلکه بعضی از مصادیق قابلیت پذیرش حکم شرعی را ندارد و به حکم برهان محال است که حکم شرع بر آن وارد شود بلکه حسن و قبح آنها ثابت و ضروری است و اگر حکم آنها منتهی به وجوب دیگری باشد مستلزم دور یا تسلسل است و لذا قابل جعل حکم مولوی نیست برخلاف بحث از مسارعیت به سوی نیک و خوب که هیچ مانعی ندارد که مسارعیت هم عقلاً حسن باشد و هم شرعاً مستحب مولوی باشد. (محمدی، ۲۳/۲؛ نائینی، ۴۱۱-۴۱۲؛ روحانی، ۵۳۱/۱؛ مشکینی، ۱/۳۱۱؛ رشتی، ۴۳۱)

(این تقسیم‌بندی همانطور که در ادراکات عقلی متصور است در خطابات نقلی نیز صادق است و شامل احکام تاسیسی الهی نیز می‌شود. یعنی بخش عمده‌ای از دستورهای الهی حکم مولوی حقیقی و در سلسله علل و به تکالیف مستقل الهی مرتبط است که خود آن عمل دارای مصلحت یا مفسده می‌باشد و بر انجام یا ترک آن ثواب و عقاب است مانند امر به اقامه نماز یا وجوب روزه. در مقابل امر ارشادی امری صوری و ظاهری است که از حقیقت طلب بهره ای ندارد بلکه اخبار از مصلحت یا مفسده عملی است که در ضمن حکم دیگر از او خواسته شده یا به آن نهی شده است لذا در حکم ارشادی ثواب و عقاب مستقلاً چیزی جز تشویق مکلف به امتثال حکم مولوی نیست. (انصاری، ۲۵۰) شاید بتوان قاعده فقهی فراغ یا استصحاب شرعی را از این سنخ دانست. زیرا هرچند قاعده فراغ و اصل استصحاب شرعی از مخترعات الهی است ولی بر اطاعت یا مخالفت آنها چیزی فراتر از ثواب یا عقاب نفس عمل مترتب نمی‌شود.

نتیجه

با بررسی معانی بکارگیری شده از اصطلاح حکم ارشادی مشخص گردید این واژه مشترک لفظی است. دانشمندان فقه و اصول در مناسبت‌های مختلف برای بیان مقصود خود از این اصطلاح استفاده کرده‌اند و هیچ ارتباطی میان معانی چندگانه این اصطلاح وجود ندارد. برای حکم ارشادی دارای این معانی ذکر شده و یا در این معانی بکار برده شده است. ۱. آن دسته احکام برخوردار از ساختار حکم تکلیفی که در واقع ارشاد کننده به حکم وضعی است. ۲. آن دسته اوامر و فرامین مولوی که از جایگاه رهبری و زمامداری حاکم جامعه اسلامی صادر شده و به حکم الهی ارشاد و دلالت دارد. ۳. احکامی شرعی صرفاً از باب خیرخواهی دنیوی و سامان دادن دنیای مردمان بیان شده و آنها را به پیامدهای دنیوی و تکوینی اعمال خود ارشاد و راهنمایی می‌کند و بر خلاف احکام مولوی بر ثواب و عقاب اخروی دلالت ندارد. ۴. احکامی شرعی که در زمینه ادراکات و یا احکام عقلی صادر شده، جنبه تأسیسی نداشته، بلکه ارشاد کننده به حکم عقل است. ۵. احکامی شرعی که در زمینه تأسیسات عقلایی و عرفی صادر شده و نقش امضا کننده این تأسیسات را دارند و و گاه به آنها ارشاد کننده به بنای عقلا نام نهاده‌اند. البته این مورد به خصوص بناهایی مربوط است که حجیت آن علی‌المبنای ثابت بوده و بیان شرعی متمم حجیت آن نیست. ۶. آن دسته از احکام عقلی و گاه نقلی که در مرحله متاخر از ثبوت حکم شرعی (سلسله معالیل) قرار دارد و در اطاعت یا عصیان آنها چیزی فراتر از مصلحت یا مفسده مأموریه یا منهی‌عنه واقعی ثابت نیست و عقاب و ثواب مستقلاً هم در کار نیست.

در این پژوهش معلوم شد همه آن چه که علما از مفاهیم ارشادی و مولوی مدنظر دارند و در موقعیت‌های مختلف و مباحث گوناگون فقهی و اصولی بیان کرده‌اند در یک وادی جار نیست و ارتباط مفهومی میان آنها برقرار نیست. استعمالات جداگانه‌ای است که عدم درک روشن از موقعیت هر یک آدمی را در ورطه خلط مفاهیم و مباحث قرار می‌دهد. شاید به علت عدم توجه کامل به مفاهیم متعدد حکم ارشادی بوده که در تعریف حکم ارشادی عبارت‌های گوناگون و گاه متضاد بیان شده است و همچنین نسبت به ماهیت و آثار حکم ارشادی اختلاف نظر پدید آمده است. به عنوان نمونه گفته شده که ماهیت احکام ارشادی در واقع اخباری است نه انشائی و بدین جهت آثار و احکام متفاوتی را در پی دارد. این در حالی است که این مطلب در ارشاد به حکم وضعی صادق است ولی ماهیت احکام ارشادی ناظر به ادراکات عقلی قطعاً از ظاهر انشائی بودن خود خارج نشده است و همچنین است ماهیت احکام ارشادی ناظر به بناهای عقلایی. یا گفته شده احکام مولوی آن دسته از احکام هستند که جایگاه صدور آنها مولویت مولی است و در مقابل حکم ارشادی از جایگاه ناصح و مرشد بودن مولی صادر شده و بر آن ثواب و عقابی مترتب نیست. این تعریف نیز با توجه معنای سوم از حکم ارشادی که ارشاد کننده به مصالح دنیوی و تکوینی است صحیح است اما باعث نمی‌شود در بحث مستقلات عقلی و مفاد قاعده ملازمه میان نقل و شرع و ارشادی دانستن ادله نقلی ناظر به ادراکات عقلی این مطلب پذیرفته شود و ویژگی ثواب و عقاب اخروی از آن زوال یابد. یا این که حکم به لزوم رو به قبله بودن حیوان هنگام ذبح هر چند مطابق معنای اول ارشادی است و بر حکم تکلیفی دلالت ندارد و عدم رعایت آن مستلزم عقاب نیست بلکه صرفاً بر ممنوعیت اکل لحم و مانند آن دلالت دارد اما با توجه به معنای چهارم از معانی ارشادی در زمره احکام مولوی تأسیسی است و اگر شارع به آن امر نکرده بود عقل از درک آن عاجز می‌ماند.

سرانجام باید توجه داشت منافاتی ندارد که احکام شریعت با توجه به یک معنا ارشادی و با عنایت به معنایی دیگر مولوی محسوب شود. مانند دستور به رو به قبله بودن قربانی برای حلال بودن هنگام ذبح به جهت بیان شرطیت به حکم وضعی ارشاد کند و به جهت تأسیسی و اختراع شریعت بودن بر حکم مولوی دلالت کند. یا برابر معنای چهارم احکام نقلی صادر در زمینه مستقلات عقلی گرچه ارشاد کننده به حکم عقل هستند، لیکن این مانع از آن نیست که از حیثیت مولوی به معنی ترتب ثواب و عقاب اخروی برخوردار نباشند و یا قابل انتساب به شارع اقدس در جایگاه شارعیت نباشند.

کتابنامه

- اشکنانی، محمد حسین، دروس فی اصول الفقه (الحلقه الثالثة)، قم، انوار الهدی، ۱۳۸۰ ش.
- اصفهانی، محمد حسین، نه‌ایه الدرایه فی شرح الکفایه، بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ ق.
- امام خمینی، روح الله، الرسائل، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق.
- امام خمینی، روح الله، انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۵ ق.
- امام خمینی، روح الله، تهذیب الأصول، مقرر: جعفر سبحانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۳ ق.
- امام خمینی، سید روح الله، الاجتهاد و التقليد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۴۱۸ ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، مطارح الأنظار، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۳۸۳.
- انصاری شیرازی، قدرت الله، پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام، موسوعه أحكام الأطفال و أدلتها، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام، ۱۴۲۹ ق.
- آشتیانی، محمود، حاشیه علی درر الفوائد، قم، ناشر: مولف، بی تا.
- آملی، میرزا هاشم، المعالم المأثوره، مقرر: محمد علی اسماعیل پور، قم، ناشر: مولف، ۱۴۰۶ ق.
- بروجردی، حسین، نه‌ایه الأصول، مقرر: حسین علی منتظری، تهران، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق.
- بیانات رهبری در تاریخ ۹۲/۴/۱۹.
- تأریخ الفقه و تطوراته، جمعی از بزرگان، گردآورنده: علی رضا رحیمی، بی تا، بی نا.
- تهرانی، مجتبی، ادب الهی، تهران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی مصابیح الهدی، ۱۳۹۴.
- تهرانی نجفی، هادی بن محمد امین، محجّه العلماء، تهران، ناشر: مؤلف الکتاب، ۱۳۲۰ ش.
- جناتی، محمد ابراهیم، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، بی تا، بی نا.
- حسینی روحانی، سید صادق، منهاج الفقاهه، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۹ ق.
- حسینی شیرازی، صادق، بیان الفقه فی شرح العروة الوثقی، قم، دار الانصار، ۱۴۲۶ ق.
- حسینی فیروزآبادی، مرتضی، عنایه الأصول فی شرح کفایه الأصول، قم، کتاب فروشی فیروز آبادی، ۱۴۰۰ ق.
- حسینی حائری، سید کاظم، المرجعیه و القیاده، قم، دار التفسیر، ۱۴۲۵ ق.
- حسینی شیرازی، سید صادق، بیان الفقه فی شرح العروة الوثقی، قم، دار الأنصار، ۱۴۲۶ ق.
- حکیم، محمد تقی، الأصول العامه فی الفقه المقارن، قم، مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۴۱۸ ق.
- خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ ق.
- خویی، سید ابو القاسم، فقه الشیعہ، مقرر: سید محمد مهدی موسوی، قم، مؤسسه آفاق، ۱۴۱۸ ق.
- خویی، سید ابو القاسم، موسوعه الإمام الخوئی، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، ۱۴۱۸ ق.
- رشتی، حبیب الله، بدائع الأفكار، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بی تا.
- روحانی، محمد، منتقى الأصول، قم، دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، ۱۴۱۳ ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، أصول الفقه المقارن فیما لا نصّ فیہ، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۳.
- سبحانی تبریزی، جعفر، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۹ ق.
- سیستانی، سید علی حسینی، قاعدة لا ضرر و لا ضرار، قم، دفتر آیه الله سیستانی، ۱۴۱۴ ق.
- شبیری زنجانی، سید موسی، کتاب نکاح، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، ۱۴۱۹ ق.
- روحانی، محمد صادق، زبدۃ الأصول، تهران، حدیث دل، ۱۳۸۳ ش.
- صدر، سید محمد، ماوراء الفقه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۲۰ ق.
- صدر، سید محمد باقر، الفتاوی الواضحه وفقاً لمذهب أهل البيت ع، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳.
- صدر، محمد باقر، بحوث فی شرح العروة الوثقی، قم، مجمع الشهد آیه الله الصدر العلمی، ۱۴۰۸.
- صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الأصول، مقرر حسن عبد الساتر، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۷.
- صدر، محمد باقر، دروس فی علم الأصول، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- صدر، محمد باقر، مباحث الأصول، قم، مطبعه مرکز النشر - مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۸ ق.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰.
- طباطبایی، محمد حسین، حاشیه الکفایه، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۴۲۹ ق.

- عراقی نجفی، عبد النبی، التقريرات المسمى بالمحاكمات بین الأعلام، قم، چاپخانه قم، بی تا.
- عراقی، ضیاء الدین، منهاج الأصول، مقرر: محمدابراهیم کرباسی، بیروت، دار البلاغة، ۱۴۱۱ ق.
- علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عقل، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، دراسات فی الأصول، قم، مرکز فقه الاثمه الاطهار (ع)، ۱۴۳۰ ق.
- فخلعی، محمدتقی، مطالعات اسلامی (فقه و اصول)، سال چهل و دوم، بهار و تابستان ۸۹.
- فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶.
- قردان قراملکی، محمدحسن، درباره پیامبر اعظم (ص)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - دار الحديث)، قم، دار الحديث ۱۴۲۹ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة، قم، انتشارات مدرسة الإمام علی علیه السلام، ۱۴۲۵ ق.
- محمدباقر، فشارکی، الرسائل الفشاركية، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- محمدی، علی، شرح کفایة الأصول، قم، الامام الحسن بن علی (علیه السلام)، ۱۳۸۵ ش.
- محمدی، علی، شرح اصول فقه، قم، دار الفكر، ۱۳۸۷ ش.
- مرعشی شوشتری، سید محمد حسن، دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران، نشر میزان، ۱۴۲۷ ق.
- مشکینی اردبیلی، علی، الرسائل الجديدة و الفرائد الحديثة، قم، مطبعة پیروز، ۱۳۴۹ ش.
- مصطفوی، سید محمد کاظم، مائة قاعدة فقهیة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۱ ق.
- مطهری، مرتضی، نبوت، تهران، صدرا، ۱۳۷۷.
- مظاهری، حسین، رساله توضیح المسائل، قم، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۹.
- مغنیه، محمد جواد، علم أصول الفقه فی ثوبه الجديد، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۷۵ م.
- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الأصول، مقرر: احمد قدسی، قم، مدرسه الامام علی (ع)، ۱۴۲۸ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، قم، انتشارات مدرسه امام علی علیه السلام، ۱۴۲۷.
- ملکی میانجی، محمد باقر، بدائع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۰ ق.
- منتظری، حسین علی، دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الإسلامية، قم، نشر تفکر، ۱۴۰۹ ق.
- منصوری، ایاد، البیان المفید فی شرح الحلقة الثالثة، قم، حسنین علیهم السلام، ۱۴۲۷ ق.
- موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- موسوی بجنوردی، محمد، علم اصول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
- موسوی قزوینی، سید ابراهیم، ضوابط الأصول، قم، ناشر: مولف، ۱۳۷۱ ق.
- نائینی، محمد حسین، أجود التقريرات، مقرر: ابوالقاسم خویی، قم، مطبعة العرفان، ۱۳۵۲ ش.
- ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران، نشرنی، ۱۳۸۷.